

نمایش نامه

مرغ دریائی

براساس داستان جاناتان اثر ریچارد دیوید باخ

نویسنده: احمد بیگلریان

ویژه نو آموزان و کلاس های آموزش تئاتر عروسکی ، همراه با پلات اجرایی

مرغان دریائی کنار ساحل ماسه ائی با صخره های سنگی از این سو
به آن سو می جهند و در جستجوی طعمه به همه جا سرک می کشند
و منقار خود را درون لجن زار ساحل ، فرو می کنند .

برای ساختن چنین صحنه ائی ، از خلاقیت خود کمک بگیرید .
تقلید و کپی برداری را فراموش کنید. وارد عالم خیال پردازی و رویا
شوید و ساحلی بسازید که در عالم واقعیت وجود نداشته باشد. از
اشیاء پیرامون خود مانند میز ، صندلی ، پارچه ، چوب ، رنگ و ...
هر چیز دیگری که به ذهنتان می رسد ، صخره و ساحل مورد نظر
نمایش را بسازید . تناسب ابعاد صحنه و عروسک مرغ های دریائی
را در نظر داشته باشید

بچه مرغ دریائی : چیزی برای خوردن پیدا نمی شه انگار هیچ موجود زنده ائی توی آبهای این

لجن زار زندگی نمی کنه ... حتی یه کرم بی ارزش

مرغ های دریائی را عروسک سازی کنید . با پارچه ، مقوا ، ابر ، و ...

بسازید. بال ها و سرش را متحرک کنید تا با نخ متصل، حرکت کنند .

تکنیک عروسک گردانی میله ائی یا نخ، مناسب اجرای این نمایش

است .به نظر می آید تکنیک نخ (ماریونت) میدان گسترده تری برای

فعالیت مرغ های عروسک ایجاد می کند .در این شیوه عروسک گردان از

حرکت دست و بازوی خود با نخ های متصل به عروسک ها برای کنترل سر

و بدن ، چشم و دهان عروسک استفاده می کند . در این شیوه ، از بالا توسط

عروسک گردان ها ، مرغ های دریائی بازی داده می شوند .

مرغ دریائی پیر : (خسته و کُند روی ساحل پا می کشد .) نا امید نشو بچه ... همین جا بشین منتظر باش... شاید یه

موج بلند چیزهائی برای خوردن به ساحل بیاره . کار دیگه ائی

از دست مون برنمیاد .

مرغ پیر روی صخره بال می گشاید که بخوابد. چشمش به

مرغ کوچولومی افتد که کمی آن طرف تر از روی صخره

ائی می پرد .

مرغ دریائی پیر : داری چیکار می کنی ؟... کوچولو ...

کوچولو با چته ایی نحیف و پاهای کوتاه روی صخره سیاه

ایستاده است و بال هایش را تکان می دهد . می خواهد پرواز

کند ، ولی نمی تواند. بال هایش کمی از سطح زمین فاصله می

گیرد. تعادلش بهم می خورد و روی ماسه ها سقوط می کند .

مرغ دریائی پیر: دست بردار کوچولو چرا نمی خوای به فهمی..... ماها هیچ وقت

نمی تونیم افقی پرواز کنیم . خودتو خسته نکن برو کنار ساحل بشین ،
مثل این دوستت پاکنده ، شاید یه ماهی گندیده ائی گیرت بیاد وشکم تو سیر کنی

مرغ دریائی پیر گُند و آرام روی ماسه ها پا می کشد و دور می شود .

کوچولو دوباره شروع به بال زدن می کند . اینبار کمی از سطح زمین
فاصله می گیرد . اما یک باره روی ماسه ها سقوط می کند . صدای

خنده بچه مرغ دریائی شنیده می شود.

بچه مرغ دریائی : (به کوچولو) هی ... کوچولو نشنیدی پدر بزرگ چی گفت ؟

...دنیای ما همین ساحله ، خودتو آزار نده بیا اینجا پیش من ، شاید
شانس آوردیم و آب با خودش غذامونو آورد. یه خرچنگ خوش مزه ...
... مار ماهی صدف چند تا کرم بی مزه ... فرقی نمی کنه ...

فقط امشب و سیر بشیم . منکه گرسنه خوابم نمی بره.

در همین لحظه موج کوتاهی به ساحل می کوبد .

برای ساختن موج ، خلاقانه فکر کنید . از ابزار های ساده ائی کمک بگیرید.

پارچه های رنگی ، نور های متحرک ، (لیزری و بلک لایت). با اصوات
عروسک گردان ها ، صدای موج و برخورد آب با صخره را بوجود بیاورید .
عروسک های دست ساز کوچک، ماهی های رنگی ، خرچنگ مُرده ، صدف ،
مار ماهی را در میان موج به حرکت در آورید که بعد از برگشت موج در
ساحل بمانند .

مرغان دریائی که کمین کرده اند ، بسوی پسماند موج ، هجوم
می آورند . کوچولو به رفتار آنها پوزخندی می زند و از صخره
بالا می کشد. گردن را در سینه فرو می برد و بال می گستراند
. از سنگ سیاه کنده می شود و در فضا ، افقی پرواز می کند.
باد او را درهم می پیچد . جُنه کوچکش معلق زنان روی ماسه
های ساحل می افتد . دوباره کوشش می کند سرپا به ایستد.نگاهی
به بال هایش می اندازد . کمی خراشیده شده است . دوباره تمرین را
آغاز می کند. اینبار جدی تر.

بچه مرغ دریائی : (که کوچولو را زیر نظر دارد) تو دیوونه ائی کوچولو همین روزهاست که ازاون بالا پرت
بشی رو کوه و هیچی ازت باقی نمونه . باید به مادرت بگم که

بیشتر مراقبت باشه.

بچه مرغ دریائی از ساحل دور می شود و کوچولو

بی توجه به او پرواز می کند. و در آسمان ساحل

دور می زند.

عروسک گردان کوچولو را در بلند ترین جای صحنه، بالاتر

از صخره ها قرار دهید تا میدان عمل بیشتری داشته باشد و بتواند

کوچولو را در هوا به حرکت در بیاورد

کوچولو: (با هیجان از پرواز خوبش) آه... خدای بزرگ من... دریا... کوه

... جنگل... ساحل... وای... زمین چه قدر قشنگه... دنیا چه قدر بزرگه

.... باید برم بالاتر.....بالاتر...

کوچولو در آسمان، دور دور می شود.

ساحل صخره ائی - مادر کوچولو، تکه ماهی به منقار

دارد و روی ماسه ها ، اطراف را نگاه می کند. کوچولو

را می بیند که در سطحی کوتاه ، بال گشوده و پرواز

می کند .

مادر: آهای ... باتوام کوچولو بیا پائین مسخره بازی در نیار ، بیایه چیزی

بخور ، تو هوا هیچی نیست، غذا و خوراکی روی زمینه ، نه تو هوا...

کوچولو کنار مادر فرود می آید

کوچولو: (خوشحال) مادر ؟ من کی می تونم ؟ مثل پرنده ها به اوج آسمون برم ؟

بال بزنم و همه چی رو از بالا نگاه کنم .

مادر: هیچوقت یادت باشه که ما مرغ دریائی هستیم بیشتر از چند متر نمی تونیم

تو هوا بپریم . به این چیزا فکر نکن ... بیا بخور . برات یه صدف پیدا کردم، خوش مزه اس

مادر یک صدف گنبدیده را جلوی کوچولو می اندازد و بی

اعتنا به سمت جمع مرغان دریائی میرود. کوچولو صدف را

داخل آب می اندازد و به خورشید و افق نگاه می کند که در

در حال غروب است .

خورشید ، افق وغروب را در انتهای صحنه پشت صخره ها با ایده های ناب تان
طراحی کنید . فانتزی فکر کنید نه واقعی . از دنیای رنگ و نور کمک بگیرید .

کوچولو : (به خورشید) وقتی پرواز در اوج آسمون رو یاد بگیرم ، حتما میام پیشت
منتظرم باش ... به همین زودی ها ...

صدای پائی از پشت سر ، رشته افکار کوچولو را پاره می کند .

مرغ دریائی پدر : کوچولو تو واقعا داری منو عصبانی می کنی . داری مایه خنده

دیگرون میشی این روزا همه دارن در باره تو حرف می زنن ، پسرم ،

ما عقاب وشاهین و باز و پلیکان و لک لک نیستیم که در اوج آسمون ها

پرواز کنیم . ما با این بال هامون فقط می تونیم پیریم ، همین

کوچولو : پدر من می خوام برم اون دور دورا پشت اون کوه ها ابرها .. دنیا .

خیلی بزرگ تر از این ساحله . کافیه فقط اوج بگیری تا سرزمین های بزرگ

رو بینی .

مرغ دریائی پدر : (به شدت می خندد) شوخی نکن کوچولو دنیا همین جاست ، من و پدر و مادر و پدر

بزرگم و جد و آباد و فامیل هام ، همه مون اینجا چشم باز کردیم .

فکر نمی کنم جای دیگه ائی هم باشه که ما خبر نداشته باشیم . اگه بودما می

فهمیدیم.

چرا... هست ، نگاه کن اون ور دریاها این ور صخره ها
کوچولو :

پشت اون کوه هابالای ابر ها

مرغ دریائی پدر : دیگه داری حوصله مو سر می بریبیا ماهی بخورمرغ دریائی پیر

حسابی از دستت عصبانیه .میگه کوچولو داره قانون مرغ های دریائی رو بهم

می ریزه ، اگه اینجوری پیش بره معلوم نیست چه بلائی سرش بیاد . کاری

نکن بیشتر ازین مضحکه دست این و اون بشی ...

مرغ دریائی پدریا تاسف دور می شود . کوچولو با رفتن او ، پاهایش را روی

ماسه ها سفت می کند . کش و قوصی به بدن خود می دهد وبال هایش را باز

می کند و به شدت بال می زند . از بالا به زمین نگاه می کند . مرغ های دریائی

، صخره ها ، موج دریا ، ساحل شنی ، همه از زیر پای او دور می شوند . خوشحال

می شود . و روی کوه بلندی می نشیند .جائی که تا بحال هیچ مرغ دریائی نرفته

است . از بلندی به ساحل نگاه می کند . مرغ های دریائی ، سر تکه های ماهی با

یکدیگر می جنگند و به سر و صورت هم نُک می زنند.واز دست و دهان هم

ماهی را می قاپند . کوچولو از دیدن این منظره به شدت منظره غمگین می شود.

کوچولو: من از جنگ و دعوا متنفرم... چرا نمی تونید همدیگه رو دوست داشته باشید؟ ... های مگه شماها باهم خاله و دائی و عمه و عمو و خواهر برادر نیستین؟ ...
واسه چی هم دیگرو تیکه پاره می کنین؟ ... ازتون بدم میاد ... از همه تون .

کوچولو گریه اش می گیرد . نگاهش را از ساحل و دعوای
مرغ های دریائی به صخره نسبتا بلند روبرو می دوزد . اشک
هایش را پاک می کند . پاها را محکم روی صخره می فشارد .
قوسی به زانومی دهد و بال می گشاید و پرواز می کند . باد
می وزد و او را عقب می راند . می خواهد سقوط کند . اما
مقاومت می کند . کمی پائین می آید . از مسیر باد خارج می شود

، دوباره اوج می گیرد و به سختی روی صخره دیگری می نشیند .

صحنه پرواز کوچولو را در هوا باشکوه اجرا کنید . به عروسک گردان
کوچولو یاری دهید تا حرکات مدور زیبایی در فضا ترسیم کند . از موسیقی
به خوبی استفاده کنید . قدرت کوچولو را نشان بدهید . با یک پرواز شکوه مند .

ساحل - مرغان دریائی نشسته اند . مرغ پیر به صخره بلند چشم

دوخته است .

مرغ دریائی پیر: اون بچه پُرو داره چیکار می کنه ؟ ... کی میخواد ولگردی هاشو کنار بزاره ؟

مرغ های دریائی همه به نقطه پرواز کوچولو خیره می شوند.

و با هر حرکت کوچلودر دل آسمان، دست می زنند و هورا

می کشند و شادی می کنند .

مرغ دریائی پیر: نکنه می خواد عقاب بشه ؟.... (همه می خندند) یا یه مرغابی گردن دراز.

کوچولو در آسمان پرواز می کند . از زمین فاصله زیادی دارد . بال هایش را

به سمت عقب می کشد و گردش را پائین می آورد و شیرجه می زند . با سرعت

به سوی سطح آب ، پائین می آید و با یک حرکت سریع، مماس با آب حرکت

می کند . یک ماهی قرمز به سطح آب آمده است و اطراف خود می چرخد .

کوچولو اوج می گیرد و روی ماهی شیرجه می زند . و با منقار ماهی را از

درون آب شکار می کند . بلا فاصله بالا می کشد . به سمت ساحل پرواز می کند .

از بالای سر مرغان دریائی که در ساحل نشسته اند و او را نگاه می کنند عبور

می کند . کوچولو اوج می گیرد. حالا از کنار ستاره های درخشان و ماه حرکت

می کند .

ماه و ستارگان را با نور ، یا چراغ قوه و یا مقواهای رنگی بسازید و

توسط عروسک گردان ها در آسمان به حرکت و چرخش در آورید . طوری

که کوچولو از میان ستاره ها عبور کند . این صحنه کاملا در فضا اجرا می شود .

مرداب و ساحل و صخره ها، با فاصله از نگاه کوچولو ، زیر پایش دیده شود .

کوچولو : دلم میخواد بدونم روی این ستاره ها چه پرنده هائی زندگی می کنند ؟ ... حتما الان همه شون

خوابیدن ... کافیه با چند تاشون دوست بشم تا راز آسمون هارو برام بگن ...

وای ... چی دارم می بینم ؟ ... یه پرنده که با سرعت از روی ماه بلند شده ... باید برم

دنبالش ... برو کوچولو برو... می تونی بهش برسی برو ..

ساحل - شب - بیشتر مرغان دریائی خوابیده اند. مرغ دریائی پیر

خشمگین کنار پدر و مادر کوچولو نشسته است. هر سه چشم به آسمان

دوخته اند.

مرغ دریائی پیر: ازش نپرسیدین؟ که تو آسمونا دنبال چی می گرده؟ ... چرا از قانون مرغ های

دریائی سرپیچی می کنه؟ ... شماها چیزی بهش نمیگین؟ ...

مرغ دریائی مادر: کنجکاوه میخواد اوج بگیره، بره اون بالاها، جاهائی رو که ندیده ببینه. اون عاشق پروازه...

میگه از بالا خیلی چیزا دیده که ماها ندیدیم.

مرغ دریائی پدر: کوچولو میگه پشت این کوه ها، دریای بزرگه که هزاران پرنده و چرنده به

به خوبی زندگی می کنند. دریا پُر از خوراکیه ... پُر از زیبائیه ...

مرغ دریائی پیر: هیچ جائی بجز این ساحل نیست. کوچولو تو رویاهاش دریاها رو می بینه. اون خواب هاشو برای

شما تعریف می کنه، چرا نمی خواد بفهمه. دنیا همین جاست

که ما داریم زندگی می کنیم.

مرغ دریائی پدر: (ترسیده) چشم ... بهش می گیم دیگه نمی زاریم از قوانین مرغ های دریائی سر

پیچی کنه من به جای کوچولو قول میدم .

مرغ دریائی پیر: معلونیست که برگرده تا شما بهش بگید. کسی چه می دونه شاید به عقاب یا به باز

دخل شو آورده باشه. اگه گوشت تن ما به دهن عقاب مزه کنه،

روزگارمون سیاه می شه . اون وقت ما می دونیم و اون فسقلی...

مرغ دریائی پیر، خشمگین به راه می افتد و روی صخره کوچکی

دراز می کشد تابخواهد . پدر و مادر همچنان نگران به آسمان چشم

دوخته اند و منتظر بازگشت کوچولو هستند .

شب و آسمان پُستاره را بسازید . ماه را در بهترین جای صحنه قرار دهید .
 با کاغذ های رنگی و مقوا و چیزهای دیگری که به به ذهن تان می رسد ، شهاب
 و سیارات نورانی را آماده کنید و در آسمان به حرکت در آورید . و یک صحنه
 رویائی درست کنید . از موسیقی الکترونیکی فضائی برای القاء حس این صحنه
 استفاده کنید .

حالا کوچولو با حرکات آکروباتیک وارد آسمان
 می شود. از کنار شهاب ها و ستاره ها و اشیاء
 نورانی عبور می کند و لذت می برد . به سطح
 زمین شیرجه می زند و به زیبایی تمام بالا می کشد
 و از نظر ها محو می شود .

کوچولو : من که تا اینجا اومدم ، حتما می تونم بالا تر هم برم . دلم می خواد روی یکی

از این ستاره ها بشینم و با پرنده ها شون دوست بشم . من از زمین براشون

می گم و اونا از آسمون . خیلی چیزها از هم یاد می گیریم . (فریاد می زند)

وقتی بال هام بزرگتر و قوی شدن ، حتما میام پیش تون .

یک شهاب سنگ از کنار کوچولو با سرعت عبور می کند .

کوچولو به شدت می ترسد و معلق می زند.

کوچولو : وای ترسیدم... پرهام سوخت !...این دیگه چی بود ؟ ... مثل یک گلوله آتش رفت .

چه سرعتی ! مگه می شه ؟ باید برگردم ...

مرغان دریائی دسته جمعی در لابلای صخره ها و شن های ساحلی به

خواب رفته اند. مرغ پیر دریائی در وسط و بقیه اطراف او با چشمان

بسته، خرناسه می کشند. در گوشه ی ساحل پدر و مادر کوچولو نگران

چشم به تاریکی شب دوخته اند.

برای نورپردازی و ایجاد صحنه شب در میان صخره ها، از چراغ قوه های کوچک

با شعاع کم استفاده کنید. عروسک گردان ها می توانند با دست دیگرشان،

نورپردازی را برای چنین فضائی انجام دهند.

مرغ دریائی مادر: (آهسته) دلم داره شور می زنه ... نکنه تو باد گم شده باشه ؟ نکنه شکار

پنجه های عقاب بشه ؟ ... (گریه می کند) من بچه مو می خوام ...

مرغ دریائی پدر: نگران نباش ... هر جا باشه پیداش می شه ... ما باید پرواز کردن رو از ذهن ش بیرون بیاریم .

کاری کنیم که مثل بقیه فکر کنه نه مثل خودش . فقط ...

مرغ دریائی مادر: فقط چی ؟ ... توام می ترسی براش اتفاقی بیفته ؟.....

پدر: می ترسم مرغ دریائی پیر براش دردسر درست کنه . اون رئیس قبیله

مرغ های دریائیه ، کسی نباید روحرفش حرف بزنه ... باید باهاش صحبت

کنیم صدای بال یه پرنده میاد !... اون سفیدی چیه ؟ تو آسمون ؟ ...

هر دو در تاریکی به آسمان زل می زنند . کوچولو مثل یک نقطه سفید متحرک
در آسمان دیده می شود که آرام آرام بزرگ و بزرگتر می گردد. حالا کوچولو
به وضوح نمایان می شود.

مادر: (خوشحال) اومد! کوچولو برگشت! ...

کوچولو کنار پدر و مادر به آرامی فرود می آید .

کوچولو: (با شادی) سلامدارم از یه سفر فضائی میام مادر

پدر: (عصبانی) تو چیکا می کنی کوچولو؟ پرنده هائی که با سرعت در اوج آسمان

پرواز می کنند بال های بزرگی دارند ، مرغ های دریائی نمی تونن شیرجه بززن ..

مرغ دریائی مادر: چرا نمی خوای مثل ماها ساکت و آرام زندگی کنی؟ سرت برای دردسر

درد می کنه؟...پسرم تو باید بدونی مرغ های دریائی هرگز در شب حرکت

نمی کنند ، چه برسه به پرواز در تاریکی.....

کوچولو: (هیجان زده) مادر من امشب فهمیدم تاریکی چیه!.....پشت ابرها چی هست!...

اون ور کوه ها چه خبره!..... تو دشتها چی میگذره!..... مادر دنیا

اونقدر بزرگ و قشنگه که نگو! هرچی بری نمی تونی به آخرش برسی .

پدر: (آهسته و با ترس) هیس یواش مرغ دریائی پیر نباید این حرف هارو بشنوه .

مادر: هیس خودتو به کشتن نده مرغ های دریائی فقط باید دنبال غذا باشن

تا از گرسنگی نمی رنبه ما چه که آخر دنیا کجاست؟ پشت ابرها چی

می گذره ... مرغ دریائی پیر میگه کوچولو توهم زده . تو رویا زندگی می کنه .

کوچولو: تا به حال فکر کردین که کی این ساحل و صخره هاو اون ور آب ها

و آسمان و تاریکی و روشنائی رو درست کرده؟

پدر: ما نمی دونیم ، اصلا به ما چه که کی درست کرده ... بهتره توهم ندونی ،

برای خودت مشکلم درست نکن ... ما نمی خوایم ترو از دست بدیم، بگیر بخواب

دیگه به پرواز فکر نکن . هیچ کس نمی تونه سرنوشت شو عوض کنه .

کوچولو: چرا پدر می شه ، سرنوشت رو خودمون بوجود میاریم ...

مرغ دریائی پدر: هیس ... حرف های عجیب غریب نزن ... برات گرون تموم می شه ...

مرغ دریائی پیر نیم خیز می شود و به اطراف نگاه می کند . پدر و مادر

و کوچولو خودشان را به خواب می زنند .

در ساحل باد می وزد . مرغان دریائی ساکت و آرام لابلائی تخته سنگ ها

پناه گرفته اند. کوچولو در میان آنها نیست .موج های بلند و کوتاه به ساحل

هجوم می آورند و فضای هراس انگیزی را بوجود آورده اند . در ارتفاع

صخره ، کوچولو می خواهد در باد پرواز کند . خودش را محکم نگه می

دارد و بال می زند . شدت باد بیشتر است . کوچولو در باد لوله می شود

و معلق زنان به گوشه ائی از ساحل پرت می شود .برمی خیزد بال هایش

را تکان می دهد . (صدای باد را عروسک گردان ها با اصوات بسازند .)

کوچولو : (به خودش): بلند شوپسر تو باید بتونی پرواز در باد رو یاد بگیری به دردت می خوره برای

زندگی باید قوی بشم و بفهمم دوباره امتحان کن

... نترس تو می تونی ...

بازی را در فضا ادامه بدهید . تمرکز صحنه و عروسک گردان ها را به کوچولو

و فضای خالی بالای صخره و مرداب معطوف کنید . تا جایی که می توانید بجز فضا ،

بقیه قسمت ها را تاریک کنید . عروسک گردان کوچولو در بلند تری نقطه صحنه قرار

بگیرد تا حرکات دّوار پرواز کوچولو را به خوبی انجام دهد .

کوچولوبال هایش را به شدت بهم می کوبد و پیش می رود .

باد او را به اینسو و آنسومی برد . ولی او مقاومت می کند .

زوزه مهیب باد گوشش را می آزارد، اما او بیشتر اوج می گیرد

. سقوط آزاد را تمرین می کند . و دوباره اوج می گیرد و پشتک

وارو می زند . بچه مرغ های دریائی از لای صخره ها کوچولو

را در آسمان می بیند .

بچه مرغ دریائی ۱: اونجارو نیگاکنیناون کوچولو ههعجب پروازی ، معرکه س

داره با باد می جنگه (فریاد می زند) هی کوچولو خوش به حالت

.... کاش ماهم مثل تو می تونستیم پرواز کنیم

بچه مرغ دریائی ۲: آره چه سرعتی داره از باد تند تر می ره ای کاش ماهم جرئت

پرواز داشتیم . (فریاد می زند) هی کوچولو به ماهم یاد می دی ؟

بچه مرغ دریائی ۱: ما تو راه رفتن خودمون غل می خوریم ، چه برسه پرواز تو آسمون .

اونم درشب و تاریکی و طوفان . اسم ش که میاد می ترسم .

مرغ دریائی ۲: بین داره چه کار می کنه آمعلق می زنه

مرغ دریائی ۱: ماهم اگه بخوایم نمی تونیم ... تا وقتی که می ترسیم نمی تونم ...

مرغ دریائی ۲: داره میاد پائین . بیا بریم پیشش

کوچولو معلق زنان در باد رها شده است و به سمت زمین سقوط آزاد
می آید . یکباره بال می گشاید و در خط مستقیم و مخالف باد حرکت
می کند . با قدرت باد را می شکافد و پیش می رود . کوچولو از اوج
آسمان ، ساحل و صخره ونی زارها را کوچک و حقیر می بیند .
چرخی می زند و در باد می غلطد . سپس سعی می کند در هوا ثابت
بماند. غلطیدن را تمرین می کند. او خوشحال از کشف راه های مختلف
پرواز ، شیرجه زنان به سوی فوج مرغان دریائی که هنوز لابلای صخره
ها حقیرانه کز کرده اند می آید . پاهایش ماسه های ساحل را لمس می کند
مرغ دریائی پیر : آهای کوچولو همون جا وایسا ار جات تکون نخور... تو دیگه مرغ دریائی نیستی ، یه
لاشخوری که زمین و آبا اجدادی تو ول کردی و تُو آسمون
ولگردی می کنی .

کوچولو میخ کوب می شود. مرغان دریائی گرد او جمع می شوند .
پدر و مادر کوچولو وحشت زده به او نگاه می کنند .

کوچولو : من همه ی شما هارو دوست دارم

مرغ دریائی پیر : دهنتو ببند و حرف نزن ، تو مایه ننگ مرغان دریائی کوچولو تو

همه ی قوانین و مسئولیت هائی که داشتی زیر پا گذاشتی . به سنت

مرغان دریائی پشت کردی . هدف ما پرواز نیست . زندگی در این مردابه ،

خوردن غذاست . اون هم در کنار همین ساحل ، می فهمی ؟

کوچولو: نه مرغ دریائی بزرگ ، ما آفریده های با شعوری هستیم که می تونیم

یاد بگیریم و مهارت پرواز پیدا کنیم . ما می تونیم دل آسمان هارو بشکافیم

و چیز هائی رو ببینیم که هرگز تو خواب هم ندیدیم .

مرغ دریائی پیر: بس کن کوچولو.....چقدر گستاخ شدی ، چطوری جرئت می کنی این

حرف هارو بزنی !..... تو باین طرز فکر همه ی مرغان دریائی رو

رو به کشتن میدی . این ساحل و صخره متعلق به مرغان دریائیه ، تا بحال

هیچ مرغی از مرغان دریائی این حرف هارو نزده

کوچولو: مرغ دریائی بزرگ ، وقتی پرواز کنید ، می بینید که دنیا بزرگ تراز جائی

ست که ما زندگی می کنیم . صخره ها و دریاها و رودهای بزرگتری اون دور

دورا وجود داره که ازش بی خبریم. من اونجا هارو در پروازم دیدم

مرغ دریائی پیر: دیگه نمی خوام صداتو بشنومبس کن کوچولو تو دیگه از ما نیستی ... نمی تونی پیش ما

بمونی ... برو همون جاهائی که میگی

کوچولو: مرغ دریائی بزرگ ! ... من برای رسیدن به هدفی عالی تر دنیا اومدم .

برای سفر و زندگی بهتر، دیدن و آموختن و کمک به قبیله م تلاش می کنم

... بگذارید چیزهائی رو که یاد گرفتم و متعلق به همه ی مرغ های دریائیه

براتون بگم .

مرغ دریائی پیر: دیگه نمی خوام صداتو بشنوم کوچولو..... این ساحل و صخره و مرغان دریائی رو ترک کن و از اینجا برو.... دیگه هیچوقت نمی خوام تورو

بینم. تو دیگه مرغ دریائی نیستی و به اینجا تعلق نداری....

مرغ دریائی پیر دور می شود. بقیه مرغان از اطراف کوچولو

پراکنده می شوند و او را تنها می گذارند.

پدر و مادر کوچولو را اندوهگین و ترسیده و گریان گوشه ساحل نشان بدهید.

کوچولو را با قدرت و وقار به طرف پدر و مادرش حرکت بدهید تا رودر روی

هم قرار بگیرن.

حالا هر سه بال می گشایند و در آغوش یگدیگر فرو می روند. یک خداحافظی

غم انگیز. دو مرغ دریائی او ۲ از شکاف صخره ائی، پنهانی کوچولو را

در حال خداحافظی نگاه می کنند.

مرغ دریائی مادر: آه..... کوچولو... چرا این کارو کردی که دیگه بینم ت؟ من تورو به اندازه

این دریا و سنگ ها دوست دارم. بدون تو چیکار کنم؟ ...

کوچولو: نگران نشو مادر، بزودی میام و شماهارو می برم پیش خودم.

مرغ دریائی پدر: مراقب خودت باش کوچولو.... زندگی در آسمون خطرناکه، مارو از

خودت بیخبر نگذار... دل مون برات تنگ می شه

کوچولو: پرواز رو تمرین کنید. بال زدن رو یاد بگیرید یه کم که تمرین کردید،

اون صخره قرار ملاقات می گذاریم.... خدا حافظ ...

یکبار دیگر در آغوش هم قرار می گیرند و سپس کوچولو

از آنها جدا می شود و بال زنان در دل ابرها فرو می رود.

پدر و مادر غمگین پرواز او را نگاه می کنند .

آسمان با مه غلیظ - برای ایجاد چنین صحنه‌ای، فضای خالی بالای
 صخره و دریا را در نظر بگیرید. با نورهای چراغ قوه، نورپردازی
 متحرک ایجاد کنید. از دستگاه مه ساز استفاده کنید و همه‌ی صحنه را
 ابری کنید (اگر امکان فراهم نمودنش نبود، با کمی دود اسپند) می‌توانید
 این صحنه را بسازید و شاید هم با خلاقیت خود راه بهتری پیدا کردید.
 در فضای صحنه، کوچولو اندوهگین در خط مستقیم پرواز می‌کند. به موازات
 کوچولو، پرندۀ ائی با بال‌های سپید با سرعت وارد صحنه می‌شود و دوشادوش
 کوچولو حرکت می‌کند. کمی جلو می‌افتد و با شتاب، عمودی پرواز می‌کند و
 سپس شیرجه می‌زند و در نزدیکی کوچولو به پرواز افقی ادامه می‌دهد.

کوچولو: مرغ دریائی بال سپید؟.....یعنی از من بهتر هم هست!؟

سپیدبال: آره..... تازه، از من بهتر هم هست. من دارم به دیدن اونا می‌رم. می‌خوام

خیلی چیزا ازشون یاد بگیرم.

کوچولو: میشه منم باهات پیام؟ می‌تونیم برای هم دوستان خوبی باشیم.....

سپیدبال: آره ... چرا که نه.....

کوچولو: همسفر شدن با یه دوست تو این مه غلیظ خوشحال‌کننده است.

سپید بال: بخصوص راه طولانی هم داشته باشیم . حوصله مون سر نمی ره .

کوچولو: کجا می خوامی بری؟.....

سپید بال: همون جائی که تو می خوامی بری شهر دانایان

کوچولو: (خوشحال) بزن بریم رفیق

هر دو بال هایشان را بهم می زنند و در خط افق پیش می روند تا

در مه گم شوند .

با پارچه های خاکستری و اشیاء حجمی ، صخره های صعب العبور و کوه های کله قندی

عروسک گردان ها از بالای کوه ها کوچولو و سپید بال را به پرواز در آورند

در شکاف صخره ، یک پرنده رنگارنگ به طور عجیبی

پرواز می کند. کوچولو و سپید بال نزدیک می شوند و با

تعجب پرنده رنگارنگ را نگاه می کنند .

کوچولو: وای ... پروازش محشره خدای من ... (فریاد) سلام دوست خوب من

، تو محشری ... فوق العاده ائی ...

سپید بال: اینجا همه عالی اند برای یاد گیری و آموزش عالیه ...

پرنده رنگارنگ: به شهر دانایان خوش اومدید بچه ها

کوچولو و سپید بال از خوشحالی جیغ می کشند و شادی می کنند

. پرنده رنگارنگ: از دیدن تون خوشحالم ، حتما از راه دوری اومدید !

سپید بال: بله منم از دیدن شما خوشحالم

کوچولو: منم همین طور...

پرنده رنگارنگ: برای آموختن هیچوقت دیر نیست کوه های شهر دانایان همیشه طوفانیه

، بیائید با من پرواز کنید . می خوایم شنا در طوفان رو تمرین کنیم .

کوچولو : (با تعجب) شنا کنیم ؟ ... مگه می شه ؟

سپید بال : حتما میشه که می گه

چند پرنده دیگر به جمع آنها اضافه می شود . همه با مهارت ،

حرکات زیبایی را در فضا ایجاد می کنند . کوچولو با تعجب

آنها را نگاه می کند .

کوچولو : آه چه حرکات قشنگی من اینا رو بلد نیستم ... خیلی باید تلاش کنم

تا یاد بگیرم .

پرنده رنگارنگ : سعی کن عقب نمونی کوچولو بیا برای شناخت جهان راه درازی

در پیش داریم یه راه خستگی ناپذیر ..

پرنده ها پرواز آکروباتیک انجام می دهند . مانند مانور جت های جنگی در آسمان

همه ی پرنده ها در خطوط منظم و با حرکات یکسان اشکال هندسی ، مانند دایره ،

مثلث ، لوزی ، بیضی و ... را باز سازی می کنند . هماهنگی عروسک گردان ها

می تواند این صحنه را دیدنی کند .

پرنده رنگارنگ به کوچولو نزدیک می شود .

پرنده رنگارنگ : خوبه ولی بهتر از این هم می تونی باشی از کجا اومدی ؟

کوچولو : از ساحل مرغان دریائی ... مرداب پیر ...

پرنده رنگارنگ : فهمیدم کجا رو میگی ، اونا از زمان عقب موندن . از مدار زندگی خارج شدن

...حتما بهت می گفتن نمی تونی پرواز کنی ، سرنوشت ما از قبل نوشته شده...

کوچولو : آره ...ازم می خواستن مثل اونا فکر کنم ..وقتی دیدن که من جور دیگه ائی فکر

می کنم فهمم و پرواز رو دوست دارم ، از خونه م بیرونم کردن

پرنده رنگارنگ: مهم نیست ...چیزی که اهمیت داره خودتی که می خوای جور دیگه ائی زندگی کنی .

اینجا خیلی چیز ها رو یاد می گیریدنبال من بیا ... حالا

باهم پرواز مارپیچ رو تمرین می کنیم .

فوج پرندگان در بالاترین نقطه صخره ها و عمق دره ها ، انواع پرواز را

دسته جمعی تمرین می کنند . (موسیقی می تواند ریتم مناسب این پرواز

موزون پرندگان را مانند عملیات آکروباتیک هواپیماها تنظیم کند .) . این

موسیقی زمانی اهمیت پیدا می کند و خلاقانه است که توسط عروسک گردان

ها با اصوات و صداهای خاص ، اجرا شود .

پرنده‌گان دسته جمعی روی تخته سنگ بزرگی می نشینند .

پرنده رنگارنگ : دوستان ، باید برای یک سفر بزرگ و طولانی آماده بشیم . سفری در انتهای

آسمان ، و پشت سر گذاشتن ستارگان و اجرام فلکی . برای چنین سفری باید

قوی باشیم . مثل قهرمان های روئین تن .

کوچولو : کجا ؟ کجا ؟ می خواهیم بریم ؟ ...؟

پرنده رنگارنگ : عجله نکن کوچولو ، به موقع ش می فهمی .

پرنده طلائی رنگ نسبتا بزرگی با چشمان فیروزه ائی یکباره وسط

تخته سنگ فرود می آید . همه با فریاد و شادمانی برای او بال تکان

می دهند. پرنده طلائی ناگهان مثل آتشفشان از جا کنده می شود و از

خود خطوطی در فضا بر جا می گذارد. که به سرعت محو می شود .

برای صحنه ورود پرنده طلائی از فضاهاى نوری استفاده کنید . نور (بلك لايت)

خطوط پروازی پرنده طلائی را بخوبی نشان می دهد . رسیدن به سرعت مافوق

صوت در این صحنه اهمیت زیادی دارد

کوچولو با حیرت طلائی را نگاه می کند .

کوچولو: وای ... خدای من این چی بود ؟ ... کی بود ؟ ... کجا بود ؟ ... مگه

می شه با این سرعت پرواز کرد ؟ ...

طلائی مثل برق کنار کوچولو فرود می آید . کوچولو

می ترسد و از حیرت لکنت زبان پیدا می کند .

کوچولو: (حیرت زده) س س س سلا...م

پرنده طلائی : سلام

طلائی بلافاصله عمودی پرواز می کند . طوری که دیده نمی شود .

کوچولو: چی می بینم میاد و غیب می شه ... مثل جادوگرا ... سپید بال کجائی ،

من دارم می ترسم !

سپید بال : من پیش ت ام ، برای ما ترس نباید معنی داشته باشه ، قوی باش کوچواو ... آرزوی

همه ی ماها اینه که مثل اون طلائی بشیم .

کوچولو: ممکنه ما هم به پای طلائی برسیم ؟

سپید بال : حتما ، چرا که نه ؟ (دور می شود .)

کوچولو مثل مجسمه ایستاده و با بهت به پرواز طلائی خیره شده است .

طلائی به گونه ائی پرواز می کند که تنها خطوطی مسیر حرکت او را نشان

می دهد. و خودش دیده نمی شود . حالا در آسمان فقط خط های عمودی

واضحی نقش بسته است که مسیر پرواز طلائی را یاد آوری می کند . کوچولو

همچنان که به آسمان چشم دوخته است ، یک باره طلائی را کنار خود

احساس می کند .

کوچولو : تو فوق العاده ائی طلائی ، چه طوری این هارو یاد گرفتی ؟ ...

طلائی : خواستن توانستن است . توهم می تونی اگه دوست داشته باشی

کوچولو : دارم بودن م اینجا به همین خاطره

طلائی : پس تو می تونیباید به کمال برسی

کوچولو : کمال چیه ؟

طلائی : اینکه همه چیز رو بدونی و همیشه در حال یادگیری باشی . بعد از اینکه

با آموختن و جستجو ،معنای مهربانی ، دوستی ، صلح ، زندگی و عشق رو یاد گرفتی به

فوج پرندگان خودت برگردی و دانسته های خودتو به آونها هدیه کنی

کوچولو : این همون چیزیه که من دنبالش می کردم . این جوری پرواز کردن رو به من یاد می دی ؟

.....

طلائی : اگه بخوای چرا که نه شروع می کنیم

طلائی بال می گشاید . کوچولو هم . طلائی در اوج پرواز می کند .

کوچولو هم پا به پای او می رود . هردو به سوی افق ، و طشت طلائی

خورشید پیش می روند . حالا بال های کوچولو هم به رنگ طلائی در

می آید . و هردو به سوی خورشید پر می کشند .

پایان